

کارل مارکس

سانسور و آزادی مطبوعات



ترجمه‌ی حسن مرتضوی

چاپ دوم



سانسور و آزادی مطبوعات

سانسور
و
آزادی مطبوعات

کارل مارکس

ترجمه‌ی حسن مرتضوی



نشر اختران

سرشناسه	: مارکس، کارل
عنوان و نام پدیدآور	: سانسور و آزادی مطبوعات / کارل مارکس؛ مترجم حسن مرتضوی.
مشخصات نشر	: تهران: اختران، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۵۱۴-۶۳-۷
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: آزادی مطبوعات
موضوع	: قانون مطبوعات
موضوع	: کتاب‌های ممنوعه
موضوع	: سانسور
شناسه افزوده	: مرتضوی، حسن، ۱۳۴۰ - مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۸ س ۲ م ۲ / JC ۵۹۸
رده‌بندی دیویی	: ۳۳۳ / ۴۴۵
شماره کاتالوگ ملی	: ۳۹۸۰۶ - ۸۳ م
عنوان اصلی:	

Comments on the Latest Prussian Censorship Instruction & Proceedings of the Sixth Rhine Province Assembly. First Article. Debates on Freedom of the Press and Publication of the Proceedings of the Assembly of the Estates. Marx-Engels Collected Works, Vol. 1



نشر اختران

سانسور و آزادی مطبوعات

کارل مارکس

ترجمه‌ی حسن مرتضوی

طرح جلد: امیر اردهالی

چاپ دوم ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پارسیان -- چاپ و صحافی: چکاد چاپ

کارگر جنوبی - خیابان روانمهر - پلاک ۱۵۲ - طبقه ۱ - تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ و ۰۹۰Akhtaran فروشگاه ۶۶۴۱۱۴۲۹
instagram: akhtaranpub - www.akhtaranbook.ir - mail: akhtaranbook@yahoo.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۵۱۴-۶۳-۷

همه‌ی حقوق محفوظ است

بها: ۱۷۵۰۰ تومان

فهرست

- ۷ یادداشت مترجم
- ۱۳ تفسیرهایی درباره‌ی آخرین دستورالعمل سانسور پروس
- بحث‌هایی درباره‌ی آزادی مطبوعات
- ۴۹ و انتشار صورت جلسه‌ی مجلس طبقات
- ۱۳۱ یادداشت‌ها

یادداشت مترجم

آلمان پس از جنگ‌های ناپلئونی نویدبخش پارلمان‌های ایالتی مبتنی بر قانون اساسی بود. در ۱۸۲۳ در پروس هشت پارلمان از این دست تشکیل شد که به مجالس طبقات معروف بودند. این مجالس شامل سران خانواده‌های شاهزادگان، نمایندگان طبقه‌ی شهبازان (اشراف)، شهرها و جوامع روستایی بودند. نظام انتخاباتی برپایه‌ی اصل مالکیت زمین سبب شده بود که اکثر نمایندگان مجلس از اشراف باشند. صلاحیت این مجالس به بررسی و تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل محلی و مدیریت محدود بود. آن‌ها همچنین حق داشتند نظرات خود را درباره‌ی لوایحی که دولت برای بحث به مجلس ارائه می‌کرد ابراز کنند. در واقع، نمایندگان چنین مجالسی مشاورانی فاقد قدرت بودند که تنها با تصمیم حکومت فرا خوانده می‌شدند و سپس جلسات خود را در خفا برگزار می‌کردند. علاوه بر این، برای تصویب لوایح به اکثریتی برابر با دوسوم نمایندگان نیاز بود. با توجه به این که طبقه‌ی شهبازان (اشراف) ۲۷۸ کرسی از ۵۸۴ کرسی پارلمان را در اختیار داشتند (نمایندگان شهرها ۱۸۲ کرسی و نمایندگان روستاها ۱۲۴ کرسی را در اختیار داشتند)، هرگز قانونی بر ضد تمایل اشراف تصویب نمی‌شد.

پارلمان در ۱۷ سال حکومت فریدریک ویلیام سوم جمعاً پنج بار تشکیل جلسه داد. فردریک ویلیام چهارم در سال ۱۸۴۱ به تاج و تخت رسید و دستور داد که پارلمان هر دو سال یکبار تشکیل جلسه دهد و مخفی‌کاری حاکم بر آن برداشته شود. نخستین پارلمان در دوران حکومت

او (و به عبارتی ششمین پارلمان) در شهر دوسلدورف از ۲۳ مه تا ۲۵ ژوئیه برگزار شد.

در همان سال پزشکی به نام یوهان یاکوبی جزوه‌ای با عنوان «پاسخ به چهار پرسش اهالی پروس شرقی» انتشار داد که خواهان اعلان قانون اساسی وعده داده شده پس از شکست نهایی ناپلئون در ۱۸۱۵ بود. یاکوبی را به دلیل طرح این خواست به خیانت متهم کردند اما همین راه را برای طرح بحث‌های مربوط به سانسور گشود.

در مارس ۱۸۴۲، روزنامه‌ی رسمی دولتی به نام پروسیشه آلگماینه اشتاترسایتونگ مجموعه مقالاتی را در حمایت از سانسور انتشار داد با این دستاویز که «ذهن مردم را درباره‌ی نیات واقعی دولت روشن سازد.» در این مجموعه مقالات دستورالعمل جدید حکومت پروس درباره‌ی سانسور که در ۲۴ دسامبر ۱۸۴۱ انتشار یافته بود، توضیح داده شده بود.

تفسیرهایی درباره‌ی آخرین دستورالعمل سانسور پروس که نخستین مقاله‌ی مجموعه‌ی حاضر است، نخستین اثری است که مارکس به عنوان یک روزنامه‌نگار انقلابی نوشته است. مقاله‌ی مارکس بلافاصله پس از انتشار دستورالعمل در روزنامه‌ها میان ۱۵ ژانویه و ۱۰ فوریه ۱۸۴۲ نوشته شد. قرار بود این مقاله در سالنامه‌ی آلمانی به سردبیری آرنولد روگه، دوست و همکار مارکس، منتشر شود اما به دلیل محدودیت‌های سانسور تنها در سال ۱۸۴۳ در سوییس در مجله‌ی *Anekdoten zur neuesten deutschen Philosophie und Publicistik* انتشار یافت. مطالب این مجله آثار نویسندگان اپوزیسیون را که عمدتاً از هگلی‌های جوان بودند در برمی‌گرفت.

گزیده‌هایی از این مقاله‌ی مارکس در مانهایمر آبندتسایتونگ، شماره‌های ۷۱ و ۷۲، به ترتیب در تاریخ ۲۶ و ۲۸ مارس ۱۸۴۳، انتشار یافت. در ۱۸۵۱، هرمان بکر، عضو اتحادیه‌ی کمونیستی، تلاش کرد تا

مجموعه آثار مارکس را در کلن انتشار دهد. به ابتکار نویسنده، نخستین مطلب آن مجموعه این مقاله‌ی مارکس بود. با این همه، حکومت انتشار آن مجموعه را نیز متوقف کرد. نخستین ترجمه‌ی انگلیسی این مقاله در نوشته‌های مارکس جوان درباره‌ی فلسفه و جامعه، نیویورک، ۱۹۶۷، صص. ۶۷-۹۲، و گزیده‌ای از آن در متون نخستین کارل مارکس، آکسفورد، ۱۹۷۱، صص. ۲۶-۳۰، انتشار یافت.

مقاله‌ی دوم این مجموعه با عنوان بحث‌هایی درباره‌ی آزادی مطبوعات و انتشار صورت‌جلسات مجلس طبقات به مباحث مربوط به انتشار صورت‌جلسات مجالس ایالتی (این حق توسط منشور سلطنتی ۳۰ آوریل ۱۸۴۱ داده شده بود) و آزادی مطبوعات می‌پردازد که در آن زمان در عریضه‌های شماری از شهرها مطرح شده بود.

مارکس سه مقاله را به بحث‌های دوره‌ی ششم مجلس ایالتی راین اختصاص داده بود که از آن تنها دو مقاله، مقاله‌ی نخست و سوم، انتشار یافتند. در مقاله‌ی نخست به نقد سانسور پروس پرداخت که از مقاله‌ی انتشار نیافته‌اش با عنوان «تفسیرهایی بر آخرین دستورالعمل سانسور» شروع کرده بود. دومین مقاله را که به کشمکش دولت پروس با کلیسای کاتولیک اختصاص داشت، سانسورچی‌ها ممنوع اعلام کردند. دست‌نوشته‌ی این مقاله باقی‌نمانده اما خطوط کلی آن در نامه‌ی مارکس به روگه در ۹ ژوئیه‌ی ۱۸۴۲ مطرح شده است (برای شرح خلاصه‌ای از آن به کتاب کارل مارکس، زندگی و دیدگاه‌های او، مرتضی محیط، نشر اختران، ۱۳۸۲، صص. ۱۲۲-۱۲۳ رجوع کنید). سومین مقاله به بحث‌های مربوط به مجلس ایالتی راین درباره‌ی قانون دزدی چوب اختصاص داشت.

این مقالات نخستین فعالیت مطبوعاتی مارکس برای روزنامه‌ی *Rheinische Zeitung für Politik, Handel und Gewerbe* بود. مارکس کار

خود را در این روزنامه به عنوان مقاله‌نویس آغاز کرد و در اکتبر ۱۸۴۲ یکی از دبیران این روزنامه شد. این مقاله، به دلیل مضمون و برخورد با مسائل سیاسی حیاتی، به روزنامه که از طرف اپوزیسیون بورژوازی راین به عنوان ارگانی لیبرالی تاسیس شده بود، کمک کرد تا گذار به مواضع انقلابی-دمکراتیک را آغاز کند.

انتشار مقاله‌ی مارکس در روزنامه واکنش مساعدی را در محافل ترقی‌خواه پدید آورد. ژرژ یونگ، مدیر راینیشه تسایتونگ، در نامه به مارکس نوشت: «مقاله‌ی شما درباره‌ی آزادی مطبوعات بسیار خوب است... مه‌ین نوشته است که راینیشه تسایتونگ بر سالنامه‌ی آلمانی سایه انداخته است... و در برلین همه از خواندن آن غرق شادی شدند» (مجموعه آثار کارل مارکس و فریدریش انگلس، بخش ۱، جلد ۱، دفتر ۲، ص. ۲۷۵). آرنولد روگه در تفسیرهای خویش بر مقاله که در راینیشه تسایتونگ منتشر شده بود، نوشت: «مطلبی عمیق‌تر و استخوان‌دارتر از این مقاله درباره‌ی آزادی مطبوعات و در دفاع از آن گفته نشده و نمی‌توانست گفته شود» (سالنامه‌ی آلمانی، ۱۸۴۲، صص. ۵۳۵-۵۳۶).

در اوایل دهه‌ی ۱۸۵۰ مارکس این مقاله را در مجموعه آثار خود که در آن زمان هرمان بکر برای انتشار آماده می‌کرد گنجانده بود. با این همه، فقط مدخل مقاله در نخستین مجلد آن انتشار یافت. بخش عمده‌ی متن که در شماره‌ی ۱۳۹ راینیشه تسایتونگ چاپ شده بود در آن مجموعه انتشار نیافت. پایان مقاله برای جلد بعدی مجموعه در نظر گرفته شده بود که هرگز چاپ نشد.

نسخه‌ای از راینیشه تسایتونگ که مارکس از لندن به کلن برای بکر در فوریه ۱۸۵۱ همراه با یادداشت‌های نویسنده بر متن مقاله فرستاده (عمدتاً به شکل خلاصه) و قرار بود در کتابی انتشار یابد که بکر در حال آماده کردن آن بود، در بایگانی‌های کتابخانه‌ی دانشگاه کلن یافت شده است. این

نسخه‌ی روزنامه ثابت می‌کند که مارکس در فکر انتشار - تا حدی به شکل خلاصه‌شده‌ی - بسیاری از مقالاتی بود که برای راینیشه تسایتونگ نوشته بود. در زبان انگلیسی خلاصه‌ای از صورت‌جلسات در کتاب کارل مارکس، متون اولیه، آکسفورد ۱۹۷۱، صص. ۳۵-۳۶، انتشار یافته است.

ترجمه‌ی کنونی دو مقاله‌ی یادشده از مجموعه آثار ده‌جلدی کارل مارکس و فریدریش انگلس به زبان انگلیسی، جلد اول، انتشارات بین‌الملل نیویورک و انتشارات پروگرس مسکو، ۱۹۷۵، انجام شده است. سپس آقای کاوه بویری تمام متن را به طور کامل با متن آلمانی آن مقایسه و تغییرات بسیاری را از لحاظ معنا و مفهوم و نیز سیاق جملات و عبارات اعمال کردند که همین‌جا از ایشان بسیار سپاسگزارم. همچنین از آقای کمال خسروی سپاسگزارم که در مورد مقاله‌ی اول پیشنهادات ارزنده‌ای دادند. از دوستان دیگری که ضمن خواندن کل متن نکاتی را پیشنهاد کردند ممنونم.

مطالب این پیشگفتار با استفاده از مطالب مندرج در سایت www.marxists.org و یادداشت‌های ناشر مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس نوشته شده است.

تفسیرهایی درباره‌ی آخرین دستورالعملِ سانسورِ پروس

ما از آن دسته ناراضیانی نیستیم که حتی پیش از انتشارِ فرمان جدیدِ سانسورِ حکومتِ پروس جارِ زنییم: من از یونانی‌ها می‌ترسم، حتی وقتی هدیه می‌آورند. ^۱ برعکس، از آن‌جا که در دستورالعملِ جدیدِ بررسیِ قوانینِ اعلام‌شده تصویب شده است — حتی اگر هم موافقِ نظراتِ حکومت نباشد — ما نیز بلادرنگ با همین موضوع آغاز خواهیم کرد. سانسورِ نقدِ رسمی است؛ معیارهایش که خود را هم‌تا و هم‌وردِ نقد می‌دانند، معیارهای انتقادی‌اند و از این رو کم‌تر از هر چیز دیگر مجازند از نقد معاف باشند. یقیناً همه با آن جهت‌گیری کلی که در مقدمه‌ی دستورالعمل بیان شده است، موافق‌اند:

«به‌تازگی برای رهانیدن مطبوعات از محدودیت‌های نادرستی که مخالف با نیتِ متعالیِ اعلیحضرت شاه است، ایشان در فرمانی عالی که خطاب به هیئت وزیران سلطنتی در دهم همین ماه صادر کرده‌اند، خرسندند که صراحتاً تمامی قیودِ نامناسب در مقابلِ فعالیتِ نویسندگان برداشته شود، و با تشخیص ارزش این‌گونه فعالیت‌ها و نیاز به تبلیغات صادقانه و صریح، به ما اختیار داده‌اند تا به منظور رعایت شایسته‌ی

۱. Timeo Danaos et dona ferentes، ویرژیل، *ان‌اید*، جلد II، ۴۹). ویراستار انگلیسی (*ان‌اید* را میرجلال‌الدین کزازی به فارسی ترجمه کرده است: نشر مرکز، تهران ۱۳۶۹ - م.)

ماده‌ی دوم فرمان سانسور ۱۸ اکتبر ۱۸۱۹، بر سانسورچی‌ها دوباره نظارت داشته باشیم.»

یقیناً! اگر سانسور زمانی ضروری است، سانسور لیبرالی صریح ضروری‌تر است.

آنچه بلادرنگ موجب تعجب می‌شود، تاریخ قانونی است که نقل شده است: چی؟ ۱۸ اکتبر ۱۸۱۹؟ شاید این قانونی است که شرایط زمانه لغو آن را ضروری ساخته؟ ظاهراً نه؛ چرا که تنها برای تضمین سانسور آن را تازه طرح می‌کنند. بنابراین، این قانون تا ۱۸۴۲ وجود داشته اما رعایت نمی‌شده، زیرا به خاطر آورده می‌شود که «به‌تازگی برای» رهانیدن مطبوعات از محدودیت‌های نادرست که مخالف نیت متعالی است، اقدامی صورت گرفته است.

نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی این مقدمه این است که مطبوعات تا به حال، برخلاف قانون، دستخوش محدودیت‌های نادرست بوده‌اند.

اکنون، آیا بحث علیه قانون است یا علیه سانسورچی‌ها؟

ما به زحمت می‌توانیم حالت دوم را تصدیق کنیم. زیرا بیست و دو سال اقدامات غیرقانونی توسط مقامی انجام گرفته که وظیفه‌ی حفظ بالاترین منافع شهروندان، شعور آنان، را بر عهده داشته؛ مقامی که بیش از سانسورچی‌های رومی نه تنها رفتار فرد شهروندان بلکه رفتار افکار عمومی را تنظیم می‌کرده است. آیا چنین رفتار غیرمسئولانه از سوی بلندمرتبه‌ترین خدمتکاران دولت و نبود وفاداری کامل در حکومت بسامان پروس که به دولت خویش می‌بالد، ممکن است؟ یا این که حکومت در یک نادانی مداوم، نالایق‌ترین افراد را برای دشوارترین مقام‌ها برگزیده است؟ سرانجام، آیا تبعه‌ی حکومت پروس هیچ امکانی برای شکایت علیه اقدامات غیرقانونی ندارد؟ آیا تمامی نویسندگان پروس چنان جاهل و احمق‌اند که با قوانینی که به بود و نبود آن‌ها مربوط است آشنا نیستند، یا

چنان بزدل‌اند که خواهان اجرای این قوانین نمی‌شوند؟
اگر تقصیر را متوجه سانسورچی‌ها بدانیم، نه تنها شرف و افتخار آنان بلکه شرف و افتخار حکومت پروس و نویسندگان پروس را به خطر خواهیم انداخت.

علاوه بر این، بیش از بیست سال رفتار غیرقانونی سانسورچی‌ها در سرپیچی از قانون دلیل قانع‌کننده‌ای^۱ به دست می‌دهد که مطبوعات به تضمین‌های دیگری غیر از این فرمان‌های عام برای چنین اشخاص غیرمسئولی نیاز دارند؛ دلیلی به دست می‌دهد که کاستی بنیادی در سرشتِ خودِ سانسور است که هیچ قانونی چاره‌ساز آن نمی‌تواند باشد.

با این همه، اگر سانسورچی‌ها لایق‌اند و قانون ناکارآمد است، چرا برای نابودکردن فسادِی که به بار آورده از نو به آن متوسل می‌شوند؟

یا شاید بار مسئولیت کاستی‌های عینی یک نهاد را به افراد نسبت می‌دهند تا ریاکارانه وانمود کنند بهبودی در امور رخ داده بدون آن که بهبود اساسی رخ داده باشد؟ این عادت شبه‌لیبرالیسم است که هرگاه ناگزیر از دادن امتیازاتی می‌شود، افراد و وسایل را قربانی می‌کند تا خودِ نهاد اصلی حفظ شود. به این ترتیب، توجه جماعت سطحی منحرف می‌شود.

بیزاری از نهاد اصلی به بیزاری از افراد بدل می‌شود. گمان می‌رود با تغییر افراد خود نهاد تغییر کرده است. توجه از سانسور به سانسورچی‌ها معطوف می‌شود و آن نویسندگان کوتاه‌فکر مطیع و طرفدار پیشرفت به خود اجازه می‌دهند علیه کسانی که مغضوب واقع شده‌اند با بی‌پروایی بسیار برخورد کنند و در همان حال نیز به کرنش و تکریم عمیق حکومت پردازند. با این همه، با مشکل دیگری مواجه هستیم.

برخی از روزنامه‌نگاران دستورالعملِ سانسور را همان فرمان جدید سانسور تلقی می‌کنند. آنان در اشتباه هستند اما اشتباه آنان قابل اغماض

است. قرار بود فرمان سانسور، مصوب ۱۸ اکتبر ۱۸۱۹، موقتاً تا سال ۱۸۲۴ برقرار باشد و اگر از دستورالعملی که اکنون پیش روی ماست نمی‌دانستیم که هرگز اجرا نشده، همچنان تا به امروز یک قانون موقتی باقی می‌ماند. همچنین، فرمان ۱۸۱۹ یک اقدام موقتی بود با این تفاوت که در آن مورد یک دوره‌ی معین پنج ساله تعیین شده بود، این در حالی است که در دستورالعمل جدید دوره‌ی آن نامحدود است؛ در آن زمان منتظر قانون مربوط به آزادی مطبوعات بودیم در حالی که اکنون منتظر قانون مربوط به سانسور هستیم.

سایر روزنامه‌نگاران دستورالعمل سانسور را احیای مجدد فرمان قدیمی سانسور می‌دانند. خطای آن‌ها با اثبات نادرستی خود دستورالعمل روشن می‌شود.

ما دستورالعمل سانسور را جان‌مایه‌ی پیش‌بینی‌شده‌ی قانون احتمالی سانسور می‌دانیم. به این طریق، ما مؤکداً به روح فرمان سانسور ۱۸۱۹ وفاداریم که بنا به آن قوانین و فرامین از اهمیت یکسانی برای مطبوعات برخوردارند. (نگاه کنید به فرمان یادشده، ماده‌ی ۱۶، شماره‌ی ۲). اکنون به دستورالعمل باز می‌گردیم.

«بنا به این قانون» یعنی ماده‌ی ۲، «سانسور نباید مانع پژوهش جدی و فروتنانه‌ی حقیقت شود و قید و بندی غیرضروری بر نویسندگان تحمیل کند یا مانع داد و ستد آزادانه‌ی کتاب شود.»

سانسور نباید مانع پژوهش حقیقت شود، به‌ویژه پژوهشی که جدی و فروتنانه تعریف می‌شود. هر دو تعریف نه به مضمون پژوهش بلکه به آنچه خارج از این مضمون است مربوط می‌شوند. از همان ابتدا، آن‌ها با دور کردن پژوهش از حقیقت آن را ناگزیر می‌کنند به موضوع سوم ناشناخته‌ای توجه کند. آیا پژوهشی که پیوسته چشمان خود را به این عنصر سوم که قانون حساسیتی موجه برای آن قائل است دوخته باشد، حقیقت را از نظر

دور نخواهد داشت؟ آیا نخستین وظیفه‌ی جوینده‌ی حقیقت این نیست که مستقیماً حقیقت را هدف قرار دهد، بدون آن‌که به چپ یا به راست بنگرد؟ آیا ذات موضوع را فراموش نخواهم کرد اگر ملزم شوم فراموش نکنم که آن را به این شکل تجویز شده بیان کنم؟

حقیقت همان قدر فروتنانه است که نور، و تازه نسبت به چه کسی باید فروتن باشد؟ نسبت به خود؟ حقیقت سنگ‌پایه‌ی خود و دروغ است.^۱ بنابراین آیا حقیقت باید نسبت به دروغ فروتن باشد؟

اگر فروتنی ویژگی شاخص پژوهش است، پس نشانه‌ی بارز آن است که از حقیقت می‌ترسند، نه از دروغ. این عاملی است که در هر گامی که برمی‌دارم مرا نومید می‌کند. هراسی است که در راه رسیدن به نتیجه بر پژوهش تحمیل می‌شود، وسیله‌ای است برای در امان داشتن خود از حقیقت.

علاوه بر این، حقیقت عام است و به من تعلق ندارد، به همگان تعلق دارد، من از آن حقیقت هستم، حقیقت از آن من نیست. دارایی من شکلی است که فردیت معنوی من شمرده می‌شود. سبک همانا انسان است.^۲ بله، حقیقتاً. قانون به من اجازه می‌دهد بنویسم اما فقط باید به سبکی بنویسم که به من تعلق ندارد! ممکن است سیمای معنوی‌ام را نشان دهم اما ابتدا باید آن را در چین و شکن تجویز شده‌ای آرایش کنم! کدام انسان شریفی از این گستاخی شرمگین نخواهد شد و ترجیح نخواهد داد که سرش را زیر ردا پنهان کند؟ دست‌کم با چنین هیبتی شباهتی مبهم با سر ژوپیتر پیدا خواهد کرد. چین و شکن تجویز شده معنایی جز دادن ظاهری خوب به وظیفه‌ای بد^۳ ندارد.

شما تنوع لذت‌بخش و غنای پایان‌ناپذیر طبیعت را می‌ستایید. از گل

۱. Verum index sui et falsi (اسپینوزا، اخلاقیات، بخش دوم، گزاره ۴۳) - ویراستار

انگلیسی

2. Le style c'est l'homme

3. bonne mine à mauvais jeu

سرخ نمی‌خواهید بوی بنفشه بدهد. پس چرا روح انسان، این ارزشمندترین ثروت، باید تنها به یک شکل وجود داشته باشد؟ من بذله‌گو هستم اما قانون به من حکم می‌کند که جدی بنویسم. من بی‌پروا هستم اما قانون به من امر می‌کند تا سبک نوشته‌ام ملاحظه‌کارانه باشد. خاکستری، صرفاً خاکستری، تنها رنگ قانونی آزادی است. هر قطره‌ی شب‌نمی که خورشید بر آن می‌تابد، با بازی پایان‌ناپذیر رنگ‌ها می‌درخشد، اما خورشید معنوی با همه‌ی گونه‌گونی انسان‌ها و تمام اشیایی که نور آن را باز می‌تاباند، باید تنها رنگ رسمی را ایجاد کند! شکل ذاتی روح سرخوشی و نور است اما شما سایه را به تنها تجلی درخور تبدیل می‌کنید؛ بر روح باید جامه‌ی سیاه پوشاند، هر چند در میان گل‌ها نمی‌توان گل سیاه یافت. ذات روح همیشه خود حقیقت است اما شما این ذات را به چه تبدیل می‌کنید؟ به فروتنی. گوته می‌گوید فقط مفلوکان حقیر فروتن هستند، و شما می‌خواهید روح را به چنین موجود بی‌سروپایی بدل سازید؟ و اگر فروتنی از نوع فروتنی نوابغی باشد که شیلر درباره‌ی آن‌ها سخن می‌گوید^۱، پس ابتدا تمام شهروندان خود و به‌ویژه سانسورچی‌های خود را به نوابغ تبدیل کنید. اما در این صورت، فروتنی نوابغ آن نیست که در سخنرانی‌های پخته مرسوم است، یعنی سخن گفتن بدون تأکید و داشتن گویشی خاص، بلکه برعکس سخن گفتن با تأکید بر موضوع و داشتن گویشی درباره‌ی ذات موضوع است؛ فراموش کردن فروتنی و تکبر و پرداختن به اصل موضوع است. فروتنی عام ذهن همانا خرد است، یعنی همان آزادی عمومی اندیشه که به هر چیز مطابق با ماهیت ذاتی آن چیز واکنش نشان می‌دهد.

علاوه بر این، اگر جدی بودن مطابق با تعریف تریسترام شندی^۲ نباشد

۱. گوته، Reschenschaft - ویراستار انگلیسی.

۲. ف. شیلر، Über naive und sentimentalische Dichtung - ویراستار انگلیسی.

۳. لارنس استرن، زندگی و عقاید تریسترام شندی، جلد اول، فصل یازدهم - ویراستار

که آن را رفتار ریاکارانه‌ی جسم می‌داند تا نقایص روح پنهان شود، بلکه حاکی از جدیت در اساس باشد، آنگاه تمام این توصیه نقش بر آب می‌شود. زیرا هنگامی که با موضوعی مضحک به طرز مضحکی برخورد می‌کنم، به آن به‌طور جدی پرداخته‌ام و جدی‌ترین تکبرِ ذهن همانا فروتنی در مقابل تکبر است.

جدی و فروتنی! چه مفاهیم نسبی و متغیری! کجا جدیت پایان می‌یابد و بذله‌گویی آغاز می‌شود؟ کجا فروتنی پایان می‌یابد و تکبر آغاز می‌شود؟ ما به خُلق و خوی سانسورچی وابسته هستیم. تجویزِ خلق و خو برای سانسورچی همان قدر خطاست که برای نویسنده سبکی تعیین شود. اگر می‌خواهید در نقد زیبایی‌شناسی تان یک‌دست باشید، پس پژوهش بیش از اندازه جدی و بیش از اندازه فروتنانه‌ی حقیقت را قدغن کنید زیرا بیش از اندازه جدی بودن مضحک‌ترین چیز است و بیش از اندازه فروتن بودن تلخ‌ترین طنز است.

سرانجام، نقطه‌ی عزیمت برداشتی سراسر وارونه و انتزاعی از حقیقت است. تمام موضوع‌های فعالیت نویسنده ذیل برداشتی عام از «حقیقت» می‌گنجد. حتی اگر جنبه‌ی ذهنی را از بررسی خود کنار بگذاریم، یعنی صرف‌نظر از این‌که موضوع واحدی از منظر اشخاص متفاوت انعکاس متفاوتی می‌یابد و جنبه‌های متفاوت آن به خصوصیات معنوی متفاوتی تبدیل می‌شود، آیا ویژگی موضوع هیچ تاثیری، حتی تاثیری بسیار اندک، بر خود پژوهش نخواهد گذاشت؟ حقیقت نه تنها نتیجه بلکه راه رسیدن به آن را نیز در بر می‌گیرد. پژوهش حقیقت باید خود نیز حقیقی باشد؛ پژوهش حقیقی همانا حقیقتِ تکامل‌یافته است که عناصر پراکنده‌اش در نتیجه‌ی آن، کنار هم قرار می‌گیرند. آیا نباید شیوه‌ی پژوهش بنا به موضوع تغییر

کند؟ اگر موضوع پژوهش موضوع خنده‌داری باشد، شیوه‌ی پژوهش باید جدی به نظر برسد؛ اما اگر موضوع ناخوشایند باشد شیوه‌ی پژوهش باید فروتنانه باشد. بدین سان شما حق موضوع را به همان نحو نقض می‌کنید که حق فاعل پژوهش را. شما با درک حقیقت به طور انتزاعی آن را به بازپرسی تبدیل می‌کنید که تنها شرح واقعه را در نوشته‌ای بی‌جان ثبت می‌کند.

یا این که نیازی به این دگرگونی متافیزیکی نیست؟ آیا حقیقت را باید صرفاً آن چیزی دانست که حکومت حکم می‌کند، به نحوی که پژوهش چون عنصری زائد و مزاحم به آن اضافه می‌شود اما به دلیل تشریفاتی نباید یک سره رد شود؟ تقریباً به نظر می‌رسد که چنین است. زیرا پژوهش پیشاپیش در تضاد با حقیقت درک می‌شود و بنابراین ملازم رسمی و شک‌برانگیز جدیت و فروتنی جلوه می‌کند که یقیناً برای آدم عامی در ارتباط با کشیش زبینه است. درک حکومت تنها یک خرد دولتی است. درست است که در اوضاع و احوال معینی باید به درک متفاوت و یاوه‌گویی‌های آن امتیازاتی داد اما در ضمن این درک با آگاهی از این امتیاز و نداشتن حقی از آن خود، فروتنانه و سربه‌راه، جدی و ملال‌آور، روی صحنه می‌آید. اگر ولتر می‌گوید: «همه نوع خوب است جز نوع ملال‌آور»، در مورد کنونی نوع ملال‌آور نوع منحصربه‌فردی است که با رجوع به «صورت‌جلسات مجلس ایالتی راین» به اندازه‌ی کافی به اثبات رسید. در عوض چرا سبک خوب قدیمی آلمانی پاپی ترجیح داده نمی‌شود؟ شاید بی‌قید و بند بنویسید اما در همان حال هر واژه باید به سانسور لیبرالی ادای احترام کند، سانسوری که به شما اجازه می‌دهد تا عقاید به یکسان جدی و فروتنانه‌ی خود را بیان کنید. در حقیقت، احساس تکریم خود را از دست ندهید!

تأکید قانونی نه بر حقیقت بلکه بر فروتنی و جدیت است. از این رو هر

چیزی در این جا شک برانگیز است: جدیت، فروتنی و به ویژه حقیقت که دامنه‌ی نامعین آن‌ها به نظر می‌رسد یک نوع بسیار معین اما بسیار قابل تردید حقیقت را پنهان می‌کند.

دستورالعمل در ادامه اعلام می‌دارد: «بنابراین، سانسور نباید به هیچ وجه با تفسیری تنگ‌نظرانه فراتر از این قانون به اجرا گذاشته شود.»

مقصود از این قانون در وهله‌ی نخست ماده‌ی دوم فرمان ۱۸۱۹ است اما بعداً دستورالعمل به «روح» فرمان سانسور در کل اشاره می‌کند. این دو شرط به سادگی با هم ترکیب می‌شوند. ماده‌ی دوم فشرده‌ی فرمان سانسور است، تقسیمات و مشخصاتِ بیش‌تر این روح را می‌توان در مواد دیگر این فرمان یافت. اعتقاد داریم که روح یادشده به بهترین وجهی در عبارات زیر مشخص شده است:

ماده ۷: «آزادی از قید سانسور که تاکنون به مؤسسات علمی و دانشگاه‌ها اعطا شده بود، بدین وسیله به مدت ۵ سال تعلیق می‌شود. بند ۱۰: تصمیم‌گیری موقت کنونی از امروز به مدت ۵ سال جاری خواهد بود. پیش از انقضا این زمان تحقیقی کامل در مجلس نمایندگان درباره‌ی چگونگی اجرای شروطِ مربوط به آزادی مطبوعات مندرج در ماده‌ی ۱۸ فرمان تشکیل فدراسیون^۱ انجام خواهد شد و به این طریق تصمیم قطعی درباره‌ی محدودیت‌های مشروع آزادی مطبوعات در آلمان گرفته می‌شود.»

آن قانونی که آزادی مطبوعات تاکنون موجود را معلق و به وسیله‌ی سانسوری که می‌باید پا به حیات گذارد آن را غیر ضروری اعلام می‌کند، به زحمت می‌تواند قانون مطلوب برای مطبوعات تلقی شود. علاوه بر این،